



یادداشت

سیاست دولت روحانی : افزایش سود سرمایه داران، کاهش دستمزد کارگران! صادق کار



در شرایطی که به‌رغم سقوط ارزش دستمزدها به کمتر از نصف ارزش آن در سال گذشته و ادامه‌ی این سقوط، دولت و کارفرمایان به بهانه‌های مختلف تاکنون از افزایش دستمزدها طفره رفته‌اند، افزایش شتابان قیمت‌ها همچنان ادامه دارد. تقریباً قیمت تمام کالاها نسبت به نیمه‌ی اول سال جاری دو تا سه برابر شده‌اند و افزایش‌ها به حدی است که تأمین نیازهای خانواده‌ها در حد بخورونمیر با درآمدهای کنونی را روزبه‌روز دشوارتر می‌کند و حتی افراد دارای چند شغل نیز از پس هزینه‌های اولیه زندگی‌شان در مانده‌اند.

دولت و کارفرمایان مدعی هستند که گویا افزایش دستمزدهای زیرخط فقر، بالغ بر ۸۰ درصد از نیروی کار مزدبگیر، موجب افزایش تورم، رکود و گسترش بیکاری و غیره می‌شود. جدا از اینکه بسیاری از کارشناسان مستقل اقتصادی نقش افزایش دستمزد در افزایش تورم را ناچیز و بعضاً نیز آن را باعث کاهش رکود و بیکاری می‌دانند، اما همه داده‌های رسمی و غیررسمی موجود و گزارش‌های متعدد در مورد تورم و رکود و بیکاری نشان از بی‌مورد بودن ادعای دولت و کارفرمایان دارند.

همان‌طور که اشاره شد قیمت همه کالاها و خدمات تقریباً بدون استثنا و در اندازه نامعمول و نامعقول افزایش یافته‌اند. این به معنی آن است که تولیدکنندگان با افزودن بر قیمت کالاها و خدمات، هم درآمدشان را بالا برده‌اند و هم ارزش کارخانه‌ها و مایملکشان به اندازه تورم بالا رفته است. این به این معنی است که آن‌ها برخلاف مردم مزدبگیر که دار و ندارشان را در شرایط بحران اقتصادی از دست می‌دهند، چیزی را از دست نداده‌اند، بلکه خیلی‌هاشان هم سود بیشتری کسب می‌کنند و کاروبارشان سکه است! جهت مثال کافی است که به افزایش قیمت گوشت و مرغ و تخم‌مرغ و یا پراید که این روزها نقل محافل و سوزهی بسیاری از رسانه‌هاست رجوع کنیم. قیمت پراید طی کمتر از یک سال بیش از ۱۵ میلیون تومان افزایش یافته است، ولی دریغ از افزایش حتی یک ریال بر دستمزد کارگران این کارخانه. قیمت سایر خودروهای تولید داخل نیز کمابیش به همین نسبت افزایش داشته است، ولی دولت و صاحبان هلدینگ‌ها به‌رغم افزایش درآمد آن‌ها، حاضر به درخواست کارگران برای افزایش دستمزد نیستند. تولیدکنندگان دیگر کالاها همه بدون استثنا قیمت تولیداتشان را چند برابر کرده‌اند، ولی هیچ‌کدام از این‌ها نه تنها دستمزد کارگران را افزایش نداده‌اند، بلکه از این وضعیت برای فشار به کارگران هم سوءاستفاده‌های مختلف می‌کنند. خود دولت هم درحالی‌که سعی می‌کند کاسه کوزه‌ی گرانی را بر سر کسبه خرده‌پا بشکند، قیمت خدمات و کالاهایی را که عرضه می‌کند بالا برده است.

در این میان اما هیچ‌کس به فکر زندگی اکثریت مردم حداقل بگیر و بیکارانی که نه درآمدی و نه امکان پیدا کردن شغلی را دارند نیست و وقتی هم که آن‌ها اعتراض و اعتصاب می‌کنند و یا به شکلی در پی اعتراض به این همه بی‌عدالتی و حق‌خواهی برمی‌آیند، سروکارشان به زندان و داغ و درفش می‌افتد. هم‌اکنون ده‌ها کارگر و معلم به همین علت به سال‌های طولانی زندان محکوم شده‌اند و ده‌ها تن دیگر در انتظار نوبت محاکمه قرار دارند.

یکی از نمایندگان انجمن‌های صنفی در هفته جاری خبر از احتمال به تأخیر افتادن جلسه شورای عالی کار برای تعیین افزایش دستمزد سال ۹۸ به بعد از عید را داد. علت این تأخیر ظاهراً اختلافی است که بر سر میزان افزایش دستمزد بین نمایندگان



دولت و سازمان‌های کارفرمایی از یک سو و نمایندگان تشکلهای کارگری وابسته به جناح‌های قدرت وجود دارد. ظاهراً دولت حاضر به افزایش بیش از ۲۰ درصد دستمزدها نیست و کارفرمایان حتی نمی‌خواهند این مبلغ را بپذیرند. «نمایندگان تشکلهای کارگری» می‌گویند تصمیم در مورد افزایش دستمزد بایستی در شورای عالی کار و مطابق ماده ۴۱ و تبصره‌های آن گرفته شود و اعلام پیشاپیش ۲۰ درصد توسط دولت را خلاف قانون می‌دانند. آن‌طور که آن‌ها می‌گویند کف خواسته‌هایشان مبلغ ۳,۷ میلیون تومان است که اخیراً به‌عنوان خط فقر اعلام شده است.

با این حال نتیجه‌ی تصمیم شورای عالی کار، نظر به ترکیب آن، در نهایت ممکن است تنها کمی متفاوت با خواست دولت و کارفرمایان از کار درآید. چراکه، اولاً «نمایندگان» کارگر در ترکیب شورای عالی کار در اقلیت هستند، که از پیش هیچ‌گونه تدبیری برای تأثیرگذاری روی تصمیم شورای عالی کار نیندیشیده‌اند و تعبیر مصادیق ماده ۴۱ قانون کار در اختیار دولت است. اصولاً ماده‌ی ۴۱ به صورتی فرموله شده است که هرکس می‌تواند بسته به توازن نیرو آن را مطابق خواست خودش تعریف و بر دیگران تحمیل کند. بنا بر تعبیر ماده مذکور به‌نحوی که مدنظر نمایندگان تشکلهای وابسته است، تنها با برهم زدن توازن دولتی-کارفرمایی مسلط بر شورای عالی کار میسر است. این کار نیازمند کسب پشتیبانی و فشار کارگران و دادن فراخوان برای اعتصاب و تظاهرات است، که بعید است این به‌اصطلاح نمایندگان شهادت و تمایل به انجام چنین کاری را داشته باشند.

با این اوصاف مادامی که این دور باطل وجود دارد، روند کاهش دستمزد به‌جای افزایش آن ادامه پیدا خواهد کرد. افزایش دستمزد در صورتی می‌تواند عملی شود، که یا تشکلات کارگری مستقل و نیرومندی قضیه را پیگیری کنند و یا اینکه مانند دوران انقلاب ۵۷ برآمد اجتماعی نیرومند کارگری وجود داشته باشد. به‌واسطه‌ی چنین برآمدی در سال نخست بعد از انقلاب بود که دستمزدها برای نخستین بار در حد قابل توجهی توسط شورای انقلاب افزایش داده شد و پس از سرکوب همین برآمد بود که طی چند سال دستمزدها افزایش نیافت و حکومت در واقع همان افزایش را نیز به‌صورت قسطی پس گرفت. و سطح دستمزدهای حقیقی در واقع سال‌به‌سال کاهش یافت و به مرز فلاکت امروزی رسید. می‌بینیم که با وجود این همه سقوط بازهم دولت، حتی دیگر وعده‌ی تثبیت دستمزدها را که می‌داد رها نموده و به سیاست کاهش بیشتر دستمزدها روی آورده است و آگاهانه در این مسیر حرکت می‌کند و نشانه‌ای از تغییر این مسیر وجود ندارد. اکنون بیش از هر زمان دیگری مشخص شده است که طبقه‌ی کارگر مادامی که خود را به تشکیلات نیرومند و امکانات رسانه‌ای مختص خودش تجهیز نکرده باشد نمی‌تواند خود و سایر محرومین را از فقر و فلاکت و بی‌حقوقی رها سازد. برای فراهم کردن زمینه‌ی چنین امکاناتی، طبقه‌ی کارگر نظر به شرایط کنونی نیاز به یک برآمد نیرومند، مشابه دوران انقلاب دارد. به همین دلیل اعتراضات و اعتصابات مطالباتی کنونی لازم است هرچه بیشتر گسترش یابند و در این سمت جهت‌گیری کنند. بقیه راه‌ها، بیراهه است.

از مبارزه کارگران برای افزایش واقعی دستمزد حمایت کنیم!



کارگران زیرزمینی؛ فرصتی برای سرمایه‌داران به قیمت جان کارگران مراد رضایی



سران دولت روحانی بارها و در مقاطع مختلف از تمایل دولت برای عدم تعیین حداقل دستمزد کارگری سخن گفته‌اند. مجدباقر نوبخت، معاون رئیس‌جمهور و از تئوریسین‌های اقتصادی دولت روحانی، هنگامی‌که در سمت سخنگوی دولت بود، در یک نشست خبری عنوان کرد که دولت تمایل دارد مشخص شدن میزان حداقل دستمزد را به عرضه و تقاضای بازار کار بسپارد تا به گفته‌ی او موجب پویایی مشاغل بشود. منطق مورد تکیه‌ی نوبخت این بود که با عدم تعیین حداقل، دستمزدها در بازار کار افزایش پیدا می‌کند. چراکه حداقل دستمزد دست کارفرما برای افزایش رقم پرداختی را می‌بندد! این ادعا البته به‌طور مشخص یک دروغ شاخ‌دار بود. چراکه حداقل دستمزد به معنی کف حقوق پرداختی است و برای آن سقف تعیین نمی‌کند. مطرح کنندگان این طرح توافق طرفین در مورد میزان دستمزد پرداختی را، یک روش قانونی و منطقی معرفی می‌کنند. اما در شرایطی که کارگران فاقد تشکلهای مستقل قدرتمند برای افزایش توان چانه‌زنی هستند، خروجی چنین توافقی پیش از انجام آن مشخص است. هرچند در روند تعیین حداقل حقوق با مدل مذاکرات سه‌جانبه‌ی دولت، نماینده‌ی کارفرما و نماینده‌ی کارگران، بازهم ریش و فیچی در دست سوی سرمایه‌دار است. چراکه دولت و کارفرما طرف سرمایه‌دار را نمایندگی می‌کنند و افرادی که نماینده‌ی کارگری نامیده می‌شوند اولاً از تشکلهای وابسته به دولت هستند و دوماً هیچ پشتوانه‌ای برای تقویت موضع خود در مذاکرات ندارند.

تلاش دولت برای جا انداختن گفتمان عدم تعیین حداقل دستمزد، به منطق بازار آزاد و نئولیبرالیسم اقتصادی دولت روحانی برمی‌گردد. مقررات زدایی از روابط کار، برای کاهش هزینه‌های تولید از طریق کم کردن دستمزد، یکی از الزامات این منطق اقتصادی است. از این جهت دولت تلاش می‌کند این امر را به شکل یک قانون وارد نظام اقتصادی ایران کند.

اما واقعیت این است که بخش بزرگی از کارفرمایان در ایران، مدت‌ها پیش‌تر از بیان آرزوهای دولت روحانی از زبان مجدباقر نوبخت، قانون کار را از روابط کار حذف کرده‌اند. مهم‌ترین مصداق این امر، اشتغال بخش بزرگی از کارگران ایرانی در کارگاه‌های «زیرزمینی» است. علی‌رغم کاربرد اصطلاح «زیرزمینی» این کارگاه‌ها در زیرزمین یا در مکان‌های مخفی نیستند. بخش بزرگی از کارگاه‌های صنعتی و حتی کارخانه‌ها کوچک، در زمره‌ی کارگاه‌های زیرزمینی قرار می‌گیرند. در این کارگاه‌ها دستمزد به میزان بسیار کمتر از حداقل حقوق مصوب پرداخت می‌شود و نام کارگران در فهرست‌های بیمه‌ی این کارگاه‌ها وارد نمی‌شود. علاوه بر این حداقلی‌ترین اصول بهداشت و ایمنی محیط کار در کارگاه‌های زیرزمینی رعایت نمی‌شود و کودکان کارگر نیز عموماً بخشی از کارکنان آن‌ها هستند.

نظارت بر رعایت قانون کار از جمله وظایف وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی و سندیکاهای کارگری است. وظیفه‌ای که به بهانه‌ی کمبود نیروی انسانی برای نظارت کامل به‌طورکلی فراموش شده است و عملاً دست کارفرما برای سوءاستفاده از کارگران باز است. این البته تنها یک بهانه‌ی ساختگی است. دولت عمداً وظیفه‌ی نظارت خود را زیر پا می‌گذارد تا راه برای مقررات زدایی از روابط کار و همچنین کم شدن دستمزدها باز باشد.

در بخشی از صنایع ایران، کارگاه زیرزمینی عملاً به یک عرف غیرقابل تغییر مبدل شده‌اند. کارگاه‌های تولید صنایع دستی از جمله‌ی این صنایع هستند. صنایع دستی به دلیل رواج ابزار و شیوه‌ی تولید سنتی، از روابط سنتی کار تبعیت می‌کنند. در نتیجه عموماً به قانون کار اعتنایی ندارند. به‌طور مشخص حدود شصت هزار کارگر فرش‌باف در تبریز، در کارگاه‌هایی غیراستاندارد و سنتی کار می‌کنند. در این کارگاه‌ها اشتغال کودکان درازای غذا و جای خواب رواج دارد. در حقیقت در این مشاغل این مشروعیت سنتی روابط کارگر و کارفرماست که روابط کار را تنظیم می‌کند، نه قوانین مدون کار؛ به همین دلیل کارفرما توجهی به حداقل حقوق و بیمه ندارد و این صاحب‌کار است که میزان ساعات کاری و دستمزد را تعیین می‌کند.



شکل دیگر کار زیرزمینی، مشاغل خانگی است. از دوره‌ی دولت خاتمی و در تمام دولت‌های پس‌از آن، اصطلاح مشاغل خانگی به‌عنوان یک روش اشتغال‌زایی مطرح شد. شرکت‌های بسته‌بندی مواد غذایی، تولیدی‌های لوازم تزئینی و عروسک و همچنین شرکت‌های تولید لباس از عمده‌ی کارفرمایان این بخش هستند. آن‌ها مواد و ابزار لازم را به خانواده‌های فرودست می‌سپارند و کالای آماده و بسته‌بندی‌شده را تحویل می‌گیرند. با این روش دردسر نظارت وزارت کار نیز عملاً وجود ندارد و کارگران با حقوق بسیار ناچیز و بدون بیمه کار می‌کنند. درآمد کارگران این بخش‌ها گاهی حتی به حدود ده هزار تومان در روز می‌رسد. مشاغل خانگی به اندیشه‌ای ارتجاعی و سنتی تکیه‌دارند که زن باید در خانه حضور داشته باشد و حتی خروجش از خانه منوط به اجازه پدر و برادر و شوهر است. کارفرمایان سودجو همین معضل را به روش کسب سود بیشتر تبدیل کرده‌اند. در مشاغل خانگی علاوه بر زنان، کودکان نیز درگیر روند ارزش‌افزایی کالا می‌شوند و ساعت‌های طولانی در روز به کار می‌پردازند.

اما مشاغل زیرزمینی تنها به این حوزه‌ها محدود نمی‌شود. در نواحی صنعتی مشخصی هم کارگر، هم کارفرما و هم دولت مطلع هستند که قوانین کار در آن‌ها رعایت نمی‌شود. اما کارگران به‌ضرورت تأمین معیشت و با توجه به بیکاری گسترده، با حقوق بسیار پایین به کار مشغول می‌شوند و با توجه به شرایط بهداشتی و ایمنی این کارگاه‌ها جان خود را قمار می‌کنند.

با توجه به این وضعیت دولت کارگران زیرزمینی را به‌عنوان یک فرصت اقتصادی ویژه برای کارفرمایان و صاحبان سرمایه می‌بیند. کارگرانی که مطالبه و توقعی ندارند و در مقابل حقوقی که بتوان با آن نیازهای ابتدایی را در حد زنده ماندن رفع کرد کار می‌کنند.

تهیه‌ی گزارش‌های مستند و آماری از وضعیت این کارگران هرچند کاری صعب و دشوار است اما خواهد توانست وضعیت کارگران زیرزمینی را بازنمایی کند و در مورد ایجاد و فعالیت تشکلهای مستقل کارگری یک نقطه‌ی آغاز باشد. با توجه به شرایط کار این کارگران، عملاً امکان اعتراض به شکل کارخانه‌های بزرگ از طریق اعتصاب و تجمع وجود ندارد. اما رسیدن به مطالبات مشترک و هم‌صدایی کارگرانی که در بخش‌های مختلف مشغول به کار هستند قطعاً در فشار به دولت برای تغییر رویه مؤثر خواهد بود.

قانون کار باید بطور یکسان همه کارگران را تحت پوشش قرار دهد!



ما همه اسماعیل بخشی و سپیده قلیان هستیم!

علی صمد



اقدام برای انتشار "اعترافات اجباری و دروغین" و اقرارهای تحت فشار زندانیان فعال در عرصه سیاسی، مدنی، صنفی و اجتماعی از تلویزیون دولتی ایران، امری جدید و ناشناخته نیست. همه ما با این نمایش‌ها و شوهای تلویزیونی آشنا هستیم و در حدود ۸۰ سال است که این شیوه اعتراف‌گیری در نهادهای امنیتی و اطلاعاتی حکومت‌های ایران ریشه دوانده و علیرغم افشاگری‌های گسترده و نخ‌نما شدگی، به حیات خود ادامه داده است.

در ماه‌های اخیر شماری از فعالان سندیکایی، مدنی، محیط زیستی و فرهنگی، پس از بازداشت تحت شکنجه، فشار و تهدیدات همه‌جانبه نیروهای امنیتی و انتظامی، در مقابل دوربین صداوسیما جمهوری اسلامی قرار داده شدند و اتهامات وارده به خود را در شرایط اجباری و به‌دوراز دسترسی متهم به حقوق خود پذیرفتند. اما بعد از آزادی با رد گفته‌های خود، تأکید کردند که تحت فشار ناگزیر به بیان این اظهارات شده‌اند. سپس آن‌ها با انجام ابتکارات گوناگون شالوده و اساس حقوقی و قانونی مبتنی بر این‌گونه اعترافات را به چالش کشیده و بی‌اعتبار کردند. این موضوع نیز واقعیتی است که برای بخش بسیار بزرگی در جامعه چنین اعترافات‌های هیچ ارزش اجتماعی، حقوقی و قانونی ندارد. مواد اعلامیه جهانی حقوق بشر و کنوانسیون‌های الحاقی که ایران نیز آن‌ها را پذیرفته است، گرفتن اعتراف از متهم را قبول ندارد.

دقیقاً یک روز پس از پخش "اعترافات اجباری و دروغین" اسماعیل بخشی و سپیده قلیان از تلویزیون جمهوری اسلامی، این دو فعال مدنی و کارگری مجدداً بازداشت شدند. اسماعیل بخشی و سپیده قلیان بار دیگر برای گرفتن اعتراف‌گیری‌های تازه‌ای مجدداً همراه با اتهامات جدید تحت فشار، شکنجه و انواع آزار و اذیت‌ها قرار داده می‌شوند تا بتوانند فیلم دیگری از "اعتراف‌گیری اجباری و دروغین" را به اصطلاح برای تخریب چهره‌ی فعالین سندیکایی و مرتبط کردن اعتصابات صنفی کارگری به کشورهای خارجی و ... به نمایش بگذارند.

امنیتی‌ها در پروژه قبلی اسماعیل بخشی و سپیده قلیان را مجبور به اعتراف به داشتن ارتباطاتی کردند که این دو قبل از نمایش این مستند تلویزیونی آن‌ها را رد کرده بودند. اما چنین به نظر می‌آید که سناریوی ریاکارانه و جنایت‌کارانه ارگان‌های امنیتی مستند تلویزیونی «طراحی سوخته» تأثیر مثبتی در میان بخش قابل‌توجهی از مردم کشورمان نگذاشته است. و نیز جای خوشبختی است که تأثیر چنین روش‌های جنایت‌کارانه و نخ‌نما شده‌ای برای تبلیغات سیاسی علیه زندانیان به تدریج در میان بخش بزرگی از مردم کاهش یافته است. زیرا دسترسی مردم به رسانه‌های بین‌المللی از طریق فضای مجازی و ماهواره‌ها و اظهارات برخی از فعالین مدنی، سیاسی و صنفی مانند اسماعیل بخشی و سپیده قلیان و ... پس از آزادی از زندان گفته‌اند که «اعترافات تلویزیونی یا ویدئویی» را تحت انواع فشارها و تهدیدات انجام داده‌اند، باعث این شده است که میزان توجه به این برنامه‌ها و اثرگذاری آن‌ها در میان مخاطبان هر چه بیشتر کاهش یابد. این بار شکست سریع سناریوی "اعتراف‌گیری اجباری و دروغین" در مستند تلویزیونی «طراحی سوخته» منجر به این شده تا ارگان‌های امنیتی، قضایی و دولتی اتهامات جدید دیگری را به پرونده اسماعیل بخشی و سپیده قلیان اضافه کنند تا بلکه از این طریق از این فعالین مدنی و کارگری انتقام شکست زودرس سناریوی خود را بگیرند.

خبرگزاری فارس پس از دستگیری اسماعیل بخشی و سپیده قلیان مدعی شده بود که "اسماعیل بخشی قصد خروج از ایران را داشته، اما "قبل از وصل شدن به تیم خروج از کشور" دستگیر شده است. فارس بخشی را "از عناصر مرتبط با گروهک‌های برانداز" معرفی کرده بود که به گفته این خبرگزاری «قصد به انحراف کنشاندن اعتراضات کارگران مجتمع کشت و صنعت هفت‌تپه را داشت و به‌دروغ مدعی شده بود مورد شکنجه قرار گرفته است". این خبرگزاری منتسب به سپاه پاسداران همچنین مدعی



شده بود که اسماعیل بخشی "با طراحی صورت گرفته از صبح متواری شده بود و مقرر بود با برنامه‌ریزی صورت گرفته از کشور خارج و پروژه شکنجه سازی علیه نظام را در خارج از کشور اجرایی و ادامه دهد".

ارگان‌های امنیتی و قضایی عملاً با انتشار اعترافات اجباری و جعل اخبار بالا نشان دادند که مستأصل می‌باشند و به‌غیراز مراجعه به شکنجه، زور، تهدید و توطئه نمی‌توانند منتقدین و معترضین مدنی، صنفی و اجتماعی را به سکوت یا بیان چیزهایی که می‌خواهند وادار کنند. در واقع انجام "اعترافات اجباری و دروغین" در کنار دیگر روش‌های سرکوب بیان روشن این واقعیت است که دولت می‌خواهد منتقدین و معترضین مدنی و کارگری را تخریب و تحقیر کند. روشن است هر روش یا برخوردی که اصول اولیه حقوق انسانی یعنی شأن انسانی زندانی را زیر پا نهد، عملی غیرانسانی است و نشان از شکست و استیصال ارگان‌های امنیتی است که حقیقتاً بسیار مشمئزکننده و غیرقابل توجیه است.

تمام شواهد و اسناد مربوط به نحوه رسیدگی به پرونده اسماعیل بخشی و سپیده قلیان نشانگر این واقعیت است که منطبق با قانون آیین دادرسی کیفری نبوده و اصول دادرسی منصفانه و عادلانه در مورد آنها نیز رعایت نشده است. علاوه بر آن تاکنون "هیچ مرجع رسمی یا قانونی در ایران" به اعتراض این دو فعال مدنی و کارگری مبنی بر انجام "شکنجه فیزیکی و روحی"، رسیدگی نکرده است. تمامی این اقدامات نشان از انتقام‌گیری، فرافکنی در مورد اعتراضات و نارضایتی‌ها و چشم بستن بر آنها، ایجاد رعب و وحشت همگانی، به رخ کشیدن قدرت حکومت برای درهم شکستن فعالین مدنی، صنفی و منتقدین دارد. و همه این موارد منجر به "نقض سیستماتیک" حقوق اسماعیل بخشی و سپیده قلیان شده است.

با انتشار اتهامات جدید و بی‌خبری از وضعیت جسمانی و روحی اسماعیل بخشی و سپیده قلیان نگرانی نسبت به شرایط سلامتی آنها افزایش یافته است. وزارت اطلاعات، کمیسیون امنیت ملی مجلس، دولت و فوه قضائیه ایران یک‌صدا و با استناد به "اعترافات اجباری و دروغین" ویدیویی این دو فعال مدنی و کارگری در زندان، و سپس پیگیری‌های قانونی اسماعیل بخشی مبنی بر اعمال "شکنجه" تا سر حد مرگ و شهادت سپیده قلیان و غسل مجدی در تائید اعمال شدید شکنجه علیه اسماعیل بخشی باعث شد تا تهدید به پیگیری قضایی توسط ارگان‌های حکومتی و امنیتی علیه این دو فعال کارگری و مدنی به اجرا در آید.

در چنین وضعیتی نباید این دو فعال کارگری و مدنی را تنها گذاشت. در واقع حمایت از اسماعیل بخشی و سپیده قلیان دفاع از حیثیت و شرافت همه آنهاست که زیر شکنجه‌های سخت و وحشیانه قرار می‌گیرند تا به جرم‌های ناکرده اعتراف کنند. امنیتی‌ها می‌خواهند این نمایشنامه‌های "اعتراف‌گیری‌های اجباری و دروغین" را توجیهی برای برخوردهای سرکوبگرانه خود در جامعه کنند و همچنین جامعه و فعالان مدنی، صنفی، سیاسی و اجتماعی را از این طریق مرعوب کنند.

در همه‌جا ضروری است که شیوه سرکوب، اعمال زور و تحقیر زندانی از طریق "اعتراف‌گیری اجباری و دروغین" به صورت مشترک و گسترده محکوم شود. و در فضای مجازی و حقیقی با پروژه‌های نمایشی جنایت‌کارانه "اعتراف‌گیری" مبارزه مشترک و متحد صورت گیرد. باید در دفاع از اسماعیل بخشی، سپیده قلیان و دیگر فعالین کارگری، مدنی و صنفی مانند فعالین معلمین، محیط‌زیست، دانشجویی و زنان از همه ابتکارات ممکنه برای آزادی‌شان و دفاع از حقوق اولیه انسانی‌شان هر اقدام لازمی را انجام داد. آنها را نباید فراموش کرد و در هر جایی و مکانی خواهان آزادی بدون و قید شرطشان شد. و در همه‌جا باهم متحد بگوییم که ما همه اسماعیل بخشی و سپیده قلیان هستیم!

فعالین سندیکایی و مدنی زندانی را بلادرنگ و بی قید و شرط آزاد کنید!



چرا هنوز این همه شغل وجود دارد؟ (بخش هفتم)

تاریخ و آینده اتوماسیون کار

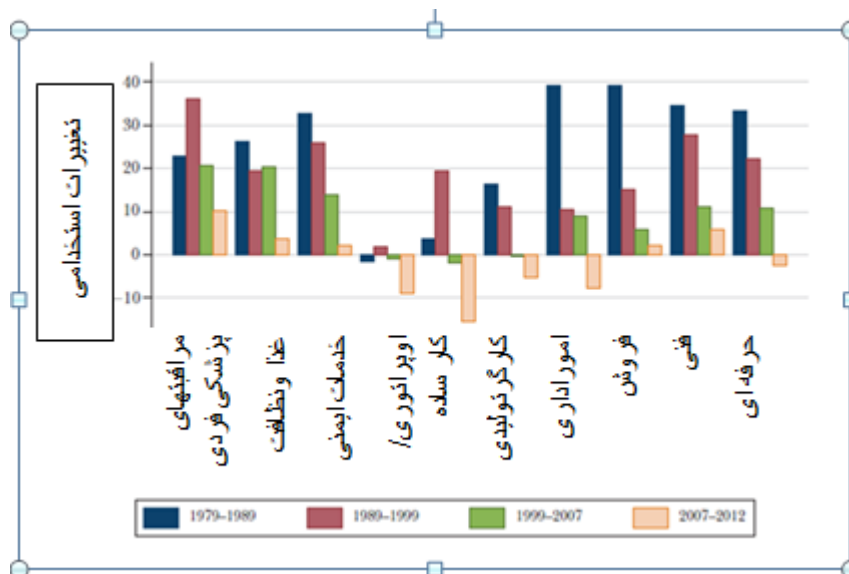
نویسنده: دیوید اچ. آونور



یادآوری: در بخش ششم، گفته شد که دو سری بزرگ از مشاغل وجود دارند که سرسختانه در برابر کامپیوتری شدن و اتوماسیون ایستاده‌اند. سری اول شامل وظایفی است که مستلزم قابلیت حل مسئله، بصیرت، خلاقیت، و تقاعداند. این وظایف "انتزاعی" نامیده شدند. سری دوم شامل وظایفی است که مستلزم قوای انطباق‌پذیری برحسب موقعیت، قوه تشخیص بصری و زبانی، و تعاملات ناظر به فرد معین‌اند، که با مسامحه بسیار وظایف "دستی" نامیده شدند.

قطبیت در بازار کار – ادامه

این واقعیت که مشاغل سنگین، خواه از سری مشاغل یدی و خواه انتزاعی، عموماً در دو انتهای طیف مهارت‌های شغلی قرار می‌گیرند – از یک‌سو در مشاغل حرفه‌ای، مدیریتی و فنی و از سوی دیگر در بخش‌های خدماتی و کار ساده – مستتر آنست که کامپیوتری شدن مشاغل "معمول" می‌تواند به رشد هم‌زمان مشاغل مستلزم آموزش عالی و برخوردار از دستمزدهای عالی در یک سر طیف و مشاغل با سطح آموزش و دستمزد پائین در سر دیگر طیف منجر شود؛ هر دو هم به هزینه مشاغل با سطح آموزش و درآمد متوسط. این پدیده را "قطبیت شدن مشاغل" نام نهاده‌اند. بخش بزرگی از امریکا و شواهد بین‌المللی، مؤید واقعیت قطبیت شدن مشاغل در بخش صنایع در سطح مناطق و بازارهای کار محلی است.



نمودار بالا تغییرات در استخدام را در فاصله سال‌های ۱۹۷۹ تا ۲۰۱۲، در ده بخش اصلی بازار کار، به‌غیر از بخش کشاورزی در امریکا نشان می‌دهد. محور عمودی، که مبین تغییرات است، چنان درجه‌بندی‌شده که تغییرات کوچک را هم بتوان نشان داد. در این بازه زمانی، بخش کشاورزی فقط حدود ۲/۲ درصد مشاغل را با تغییرات بسیار ناچیزی، به خود اختصاص می‌دهد. از این‌رو از



ترسیم این تغییرات در گرافیک بالا صرف نظر شده است. ده بخش مورد نظر را می توان به سه گروه تقسیم کرد. بخش های واقع در سمت راست نمودار بخش های مدیریتی، حرفه ای و فنی اند که مشاغل با تحصیلات و دستمزدهای بالا را شامل می شوند. با حرکت به سمت چپ، با ۴ ستون بعدی مواجه می شویم که تغییرات را در مشاغل با تحصیلات و دستمزد متوسط نشان می دهد. این گروه شامل مشاغل فروشنده، خدمات اداری، کار تولیدی به شمول پیشه وری و تعمیرات، و کار ساده و اپراتوری است. بالاخره به بخش منتهی الیه سمت چپ می رسیم که گرایش های استخدامی در بخش های خدمات را شامل می شود. این مشاغل را مشاغلی برای کمک به دیگران و مراقبت از دیگران تعریف کرده اند. بخش اعظم کارگران شاغل در بخش خدمات، فاقد تحصیلات بالای دیپلم است و دستمزد متوسط در این بخش ها در اغلب موارد پایین تر از ۷ بخش دیگر است.

چنان که این نمودار نشان می دهد، افزایش سریع مشاغل در هر دو بخش انتهایی (مشاغل با تحصیلات و دستمزد بالا و مشاغل با تحصیلات و دستمزد پائین) اساساً به هزینه مشاغل میانی رخ داده است. در سال ۱۹۷۹ چهار بخش مشاغل میانی ۶۰ درصد تمام مشاغل را تشکیل می داده اند. در سال ۲۰۰۷ این سهم به ۴۹ درصد و در سال ۲۰۱۲ به ۴۶ درصد تقلیل یافته است. سهم مشاغل در بخش های خدماتی در فاصله ۱۹۵۹ تا ۱۹۷۹ تقریباً ثابت بود. از این رو افزایش سریع این سهم از سال ۱۹۸۰ به بعد، مبین یک گرایش متفاوت است. شدن مشاغل روندی منحصر به امریکا نیست. در ۱۶ کشور عضو اتحادیه اروپا نیز دقیقاً این روند مشاهده می شود. در تمام این کشورها سهم مشاغل میانی به نفع مشاغل دستمزد بالا و دستمزد پائین در یک بازه زمانی ۱۷ ساله، از ۱۹۹۳ تا ۲۰۱۰، افت داشته است. طبعاً وضع امریکا و اروپا دقیقاً قابل مقایسه باهم نیستند، اما از زاویه بحث روندهای حاکم بر سه گروه کلی مشاغل و شدن مشاغل، امریکا حدوداً در میانه کشورهای اروپایی قرار می گیرد. مقایسه این جایجایی مشاغل در تعداد زیادی از کشورهای پیشرفته احتمالاً آشکار خواهد کرد که نیروهای واحدی عامل این روندهای همسان اند. همزمان تفاوت های اساسی بین کشورها تأکیدی بر این نکته خواهد بود که هیچ عامل جداگانه یا علت واحدی نمی تواند تنوع تجربیات مختلف در میان این کشورها را توضیح دهد.



خصوصی سازی غارت سرمایه های ملی است! بهر روز فدایی



با آشکار شدن تأثیرات خصوصی سازی بر وضعیت مردم به ویژه کارگران و حقوق بگیران بحث گسترده ای در میان صاحب نظران داخل و خارج شکل گرفت. در این نوشته سعی خواهیم کرد ضمن اشاره به پاره ای از نظرات، به صورت کلی به نقد آن بپردازیم، البته لازم است در فرصتی دیگر تأثیرات و پیامد سه دهه خصوصی سازی حکومت اسلامی در بخش آموزش، درمان، صنایع، معادن، مراکز تولیدی، کشاورزی، خدماتی و... را به صورت جداگانه مورد بحث و بررسی قرار داد.

اکثر کسانی که در این خصوص مطلب نوشته و اظهار نظر کرده اند، آن طور که از نوشته های آنان برمی آید، حضور بخش خصوصی در عرصه اقتصادی را با خصوصی سازی های تاکنون انجام شده، یکسان گرفته اند و خصوصی سازی ها را امری ناگزیر و اجتناب ناپذیر دانسته اند. از نظر آنها این تصمیم درستی بوده که دولت اخذ کرده و علت پیامدهای منفی واحدهای خصوصی شده را شیوه نامناسب و اجرای مجریان خصوصی سازی می دانند.

از نظر طرفداران خصوصی سازی، سیاست خصوصی سازی از الزامات پیشرفت و توسعه پایدار است و زمینه ساز جذب سرمایه گذاری خارجی است و اگر این کار انجام نشود سرمایه مای خارجی رغبتی به سرمایه گذاری نشان نخواهند داد.

عده دیگری وجود بنگاه های دولتی و عمومی را مانع رشد و توسعه اقتصادی می دانند و از این جهت از خصوصی سازی ها دفاع می کنند و خواهان فروختن واحدهای دولتی - که در واقع اموال عمومی هستند - به بخش خصوصی و ادغام این واحدها در اقتصاد جهانی هستند. به نظر آنها وجود بنگاه های غیر خصوصی مانع ادغام اقتصاد

ایران در اقتصاد جهانی است!

واگذاری واحدهای کلان اقتصادی به بخش خصوصی در شرایطی انجام می گیرد که به موازات خصوصی سازی ها تمام بخش های حمایتی قانون کار حذف و یا در معرض حذف شدن هستند و مالکان تازه این واحدها که از طریق زد و بند و رانت، توانسته اند آنها را با بهای ناچیز تصاحب کنند، قوانین کار و اجتماعی را به کنار نهاده و همراه با آن به کارگران اجازه تشکیل تشکل مستقل و آزاد را هم نمی دهند. در چنین شرایطی پیداست که در نبود تشکل و قانون کار چه بر سر کارگر می آید. امروزه به عین شمه ای از این مصیبت را می بینیم. یعنی اینکه مال و حقوق کارگر با هم با این خصوصی سازی ها توسط عده قلیلی سرمایه دار به تاراج برده می شوند تا از این طریق فربه تر شوند و آقایان در عوض به ما وعده بهتر شدن وضعیت در آینده نامعلوم را می دهند!

تداخل موضوعات ذکر شده با خصوصی سازی، خاک پاشیدن در چشم مردم است تا به وسیله آن مردم را وادار کنند به شرایط حاکم بر کشور گردن بگذارند و مخالفت به خصوصی سازی را به مخالفت با روش و شیوهی انجام آن فرو بکاهند.

به دنبال پیروزی انقلاب پنجاه و هفت، درباریان و سرمایه داران نزدیک به رژیم شاه که بخش عمده سرمایه و بازار را در تسلط خود داشتند از کشور فرار کردند و سرمایه غیرمنقول و صنایع عظیمی در اختیار حاکمان جدید قرار گرفت، طی دهه شصت از سود سرمایه های بادآورده در راستای تحکیم پایه های حکومت، سرکوب و کشتار نیروهای سیاسی مخالف و نیز جنگ هشت ساله بهره گرفتند. با پایان جنگ، مرگ خمینی و تقسیم دایره قدرت بین رفسنجانی و خامنه ای سیاست نزدیک به کشورهای غربی در دستور کار قرار گرفت. یکی از راه های نشان دادن تعامل با غرب، همراهی با ارگان های مالی آن بود، اجرای فرمول های بانک جهانی، سیاست تعدیل اقتصادی، فراهم کردن شرایط افزایش نقش بخش خصوصی و ارزان کردن نیروی کار در راستای پیشبرد سیاست

ذکر شده

بودند.



رژیم در روند خصوصی‌سازی که در واقع سپردن سرمایه ملی به دست سرمایه‌داران آن‌هم بخش انگلی و فاسدش بود، ضرورت تغییر قانون کار و نابود کردن بخش‌های حمایتی آن را نیز در دستور کار مسئولین قرارداد.

جناح‌های حکومتی اگر در عرصه فرهنگی، سیاسی و اجتماعی با یکدیگر اختلاف و درگیری داشتند و دارند، در پیشبرد سیاست خصوصی‌سازی بیشترین تفاهم را داشتند و هرکدام که در رأس قدرت قرار گرفتند، گوی سبقت در پیشبرد این سیاست از همدیگر ربودند، خاتمی از رفسنجانی، احمدنژاد پیگیرتر از آن دو و روحانی بیشتر از بقیه.

خصوصی‌سازی در یک تعریف عام، سپردن سرمایه عموم به بخش خصوصی است. در چارچوب همین تعریف ساده هم می‌توان در تضاد بودن این موضوع با منافع عموم را به راحتی درک کرد. هرچند کارگران و حقوق‌بگیران بخش‌های مختلف تأثیرات خانمان‌برانداز آن‌ها بر زندگی خودشان به خوبی درک کرده‌اند و به همین خاطر پایان دادن به این سیاست به یکی از مطالباتشان تبدیل گشته است.

از آنجائی که طی چهار دهه رژیم اسلامی با اتکا به درآمد نفت و در اختیار داشتن عمد سرمایه و درآمد کشور سیاست سرکوب داخلی و سیاست ماجراجویانه منطقه‌ی را پیش برده، گروهی از طرفداران خصوصی‌سازی این سیاست را به دلیل اینکه دولت را به بخش خصوصی بیش‌ازپیش متکی می‌کند، تضعیف موقعیت دولت در مقابل جامعه و به سود تقویت نفوذ جامعه مدنی می‌دانند. اما واقعیت این است که علت قدرتمندی دولت، عدم وجود مناسبات دمکراتیک، نبود سیستم کنترل، پاسخگو نبودن حاکمان و عدم حضور نهادهای مدنی مثل احزاب، سندیکا، انجمن‌ها و... که این شرایط را فراهم کرده است

لیست واحدهای خصوصی شده و جزئیات واگذاری شان را منتشر کنید!



جنبش کارگران ونزوئلا بر سر دوراهی - بخش چهارم

کراز ژانیکه و فدریکو فوئته

ترجمه گودرز



تحولات جدید سیاسی - ادامه

رشد اختلاف بین کارگران و دولت همچنین بر مناظره بر روند ارتباط اتحادیه با دولت هم تأثیر گذاشت. گرچه تحرکات برای مشارکت بیشتر کارگران افزایش می‌یافت، بخش‌هایی از بوروکراسی حکومتی که به دنبال حفظ منافع خود بودند، فعالانه در راه روند مذاکرات سنگ‌اندازی می‌کردند.

یک مثال از این مشکلات در کمپانی برق CADAFE اتفاق افتاد. پس از یک دوره طولانی مذاکره و چالش‌های گسترده، کارکنان حق یافته بودند که در اداره کارگاه مشارکت نمایند و قرارداد جمعی امضا کنند. درحالی‌که کمیته‌های کارگری تشکیل می‌شدند تا به این خواسته کارگران جامه عمل پوشند، مدیریت دولتی این شرکت در مرحله نهایی تمام تلاش آن‌ها را منحرف کرد و مشارکت کارگران را تا حد انتخاب دکور کارگاه برای تعطیلات کریسمس محدود نمود.

این روند بارها در جامعه مدنی ونزوئلا تکرار شده است. فشار از پایین حتی در اتحاد با ایدئال‌های چاوز در جهت قدرت توده‌ها اعمال شده ولی با مقاومت بخش‌هایی از دستگاه حکومتی و بوروکراسی دولتی روبرو شده است که مایل نیستند کنترل را از دست بدهند. این منافع عمده‌تاً در بخش‌های دست راستی اردوگاه چاوزیستی ریشه دارد که وزن بالایی در حکومت دارند و پیشبرد انقلابی را آهسته و حتی متوقف می‌کنند.

این اختلافات باعث مناظره‌ای در جامعه گردیده که وزن و نقش طبقه کار در جریان اقتصادی کشور را به زیر سؤال برده است، برخی از نقش غیرفعال کارگران حمایت می‌کنند و دیگران نقش فعال کارگران و کنترل بر عوامل تولید را درخواست می‌نمایند.

در پاسخ، جبهه انقلابی کارگران برای اداره اشتراکی کارخانه‌ها (FRETECO) تأسیس شد و بسیاری از کارگران شاغل در انگشت‌شمار کارگاه‌های موجود تحت مدیریت اشتراکی با کارگران را گرد هم آورد.

اختلاف بین کارگران و دولت اما با انتصاب ریورو به وزارت کار بشدت بالا گرفت. او برای بالا بردن قدرت جریان وابسته به خود - فدراسیون بولیواری کارگران FSBT - در اختلافات مداخله می‌کرد و حتی به نفع سرمایه‌داران مالک کارگاه موضع گرفت. به‌طور مثال در مورد سانتاریوسماراکای، کارگاه ساخت سرامیک که به اشغال کارگران درآمده بود، وی وارد منازعه شد و اتحادیه‌ای موازی با اتحادیه مستقل تشکیل داد و درنهایت کارگاه را به مالک آن برگرداند.

شرایط بحرانی در ژانویه ۲۰۰۹ بر سر کارخانه سیدور تشدید شد. پس از یک سال چالش و مبارزه برای قرارداد جمعی کارگران سیدور متوجه شدند که نه تنها باید علیه مدیریت مبارزه کنند، بلکه باید با سیاست‌های فرماندار چاوزیست، فرانسیسکو رانگل گومز و وزیر کار که سعی داشت برای تحمیل دستمزد پیشنهادی کارفرما فراندوم برگزار کند، به مقابله برخیزند. در یک واقعه حتی کارگران هدف شلیک گاز اشک‌آور و گلوله پلاستیکی نیروهای امنیتی گارد ملی و پلیس محلی قرار گرفتند.

وزیر کار به کارگران سیدور توهین‌های بسیاری می‌کرد. از جمله آن‌ها را ضدانقلابی قلمداد کرده بود و به‌دروغ مدعی شده بود که آن‌ها از تعطیلی کارگاه در سال ۲۰۰۲ که به کودتا علیه چاوز انجامید حمایت کرده بودند، درحالی‌که برعکس درواقع این کارگران بودند که باشهامت کارگاه را اشغال کرده و از تعطیلی آن به دست کارفرما جلوگیری کرده بودند.



چاوز درنهایت دستور وزیر کار ریورو را لغو کرده و نایب ریاست جمهوری، رامونکا ریزالز، را برای رفع اختلاف مأمور کرد و در ۹ آوریل تصمیم دولت برای ملی کردن کارخانه را اعلام نمود.

کاریزالز در آن فرمان اعلام کرده بود: "در اینجا دولتی بر سر کار است که از کارگران دفاع می‌کند و هیچ‌گاه طرف یک کارفرمای فراملیتی را نخواهد گرفت."

www.Venezuelanalysis.com*-



ماهیت شوراهای اسلامی حتی با اصلاح قانون ناظر بر آنها دگرگون نمی شود! صادق کار



بنا به گزارشی که در دوم اسفند در خبرگزاری «ايلنا» منتشر شد، عبدالله وطن‌خواه (فعال کارگری)، خبر از ارسال لایحه‌ای از سوی «فراکسیون کارگری و دبیر شوراهای اسلامی کار تهران» جهت اصلاح قانون شوراهای اسلامی کار داده است. آن‌طور که آقای وطنخواه گفته، دلیل این تصمیم انطباق نداشتن قانون شوراهای اسلامی کار با مقوله نامه‌های سازمان بین‌المللی کار و عدم شناسایی شوراهای اسلامی به‌عنوان تشکل مستقل کارگری توسط این نهاد وابسته به سازمان ملل متحد و مشکل‌زا بودن قانون موجود است.

در این گزارش به نقل از وطنخواه گفته می‌شود «سازمان جهانی کار آیین‌نامه‌های اجرایی شورای اسلامی کار را به‌عنوان آیین‌نامه‌ی تشکل کارگری نمی‌پذیرد. چون در درون این شوراها نمایندگان کارفرمایی هم مجاز به حضور و تصمیم‌گیری هستند. انجمن‌های صنفی و مجمع نمایندگان کارگری ذکرشده در قانون نیز چنین وضعیتی دارند. سازمان جهانی کار این ایراد را وارد دانسته است».

در بخش‌های دیگری از گزارش آقای وطنخواه به موارد دیگری از نقض‌های موجود در آیین‌نامه‌ی شوراهای اسلامی کار که در سال ۶۴ توسط وزارت کار تدوین شده می‌پردازد و وجود آن‌ها را از موانع تشکلیابی مستقل کارگری و مغایر با مقوله نامه‌های سازمان بین‌المللی کار و مخالف با حقوقی می‌خواند که این سازمان برای کارگران قائل شده است. و در پایان، می‌گوید: «تا وقتی که این ایرادات را نتوانیم رفع کنیم، کارگران نمی‌توانند مطالبات خود را در قالب تشکل‌های واقعی خودشان مطرح کنند. حال آنکه کارگران حق دارند تشکل‌های موردنظر خودشان را داشته باشند».

البته این ایراداتی که آقای وطنخواه به قانون و آیین‌نامه‌ی شوراهای اسلامی می‌گیرند، گرچه همه‌ی ایرادات آن‌ها نیستند ولی همگی درست‌اند. در قانون و آیین‌نامه‌ی شوراهای اسلامی موارد دیگری نیز هستند که نه تنها نافی حق تشکل، بلکه چنانکه از نام گزارشی‌شان پیداست، شوراهای اسلامی را تبدیل به ارگان‌های ایدئولوژیک نظام حاکم می‌کنند. بنابراین نقض حقوق سندیکایی و مقوله نامه‌های بین‌المللی از همان نام آغاز و در جای‌جای قانون خودنمایی می‌کنند.

انتخاب نام «شوراهای اسلامی» توسط بنیان آن‌ها به‌هیچ‌وجه تصادفی نبوده است. منظور از این انتخاب، ایجاد اختلاف و انشقاق مسلکی در درون کارگران بوده است. یک تشکل کارگری بسته به سلیقه‌ی مؤسسان آن البته باید آزاد باشد آیین‌نامه و مقررات خاص خودش را داشته باشد و آن‌ها را راهنمای فعالیتش قرار دهد، مشروط به آنکه حق انحصاری فعالیت به آن تعلق نگیرد و به خواست مقامات دولتی و کارفرمایی برای تبدیل شدن به یک نهاد مکمل سرکوبگر حکومتی تبدیل نشود و به‌عنوان نماینده‌ی تام و تمام کارگران ایران در مجامع و نهادهایی مانند سازمان بین‌المللی کار شرکت نکند. این ایراد همچنین به سازمان بین‌المللی کار که باوجود آگاهی نسبت به مغایرت قانون و ماهیت شوراهای اسلامی کار و خانه‌ی کارگر با مقوله نامه‌ها و مشارکت آن‌ها در سرکوب شوراها و سندیکاها مستقل مانع شرکت نمایندگان آن‌ها در این سازمان نشده‌اند وارد است. عین همین ایراد و بیشتر از آن را نیز می‌توان به آن فدراسیون جهانی گرفت که با زیر پا نهادن قوانین و پرنسیب‌های خودش، خانه‌ی کارگر را به عضویت پذیرفته و علیرضا محجوب را در مدیریتش نشانده است.

در مورد نیت خیر آقای وطنخواه البته جای تردید نیست. ایشان بیشتر از آنکه در مورد جزئیات این لایحه اطلاع‌رسانی کنند، به دلیل تهیه‌ی آن اشاره نموده‌اند و نظر خودشان را بیان کرده‌اند که بعید است نظر غالب در رهبری شوراها و انجمن‌های موجود باشند و همه‌ی موارد مورد ایراد آقای وطنخواه در لایحه منظور شده باشد. ولی از آنچه ایشان شرح داده‌اند چنین استنباط می‌شود که منظور از تهیه این لایحه اصلاحاتی است که شوراهای اسلامی را بتوانند به‌عنوان نمایندگان کارگران ایران به



سازمان بین‌المللی کار بقبولانند. به فرض اینکه منظور تهیه‌کنندگان این لایحه برآورده شود، اما تا زمانی که انحصار خانه کارگر و شوراهای اسلامی وجود داشته باشد، تغییری در نگاه و رفتار کارگران و تشکلهای مستقل کارگری نسبت به خانه کارگر به وجود نخواهد آمد. لغو این انحصار و پذیرش حق تشکل حداقل انتظاری است که کارگران دارند. واقعیت این است که با اصلاح قانون شوراهای اسلامی ماهیت و عملکرد آنها تغییر نخواهند کرد. بنابراین آقای وطنخواه و آن گروه از اعضای شوراهای اسلامی شاید بهتر باشد که به جای تلاش برای اصلاح شوراهای اسلامی کار همتشان را معطوف به سازماندهی سندیکاهای مستقل و کارای کارگری کنند!

تشکیل سندیکاهای مستقل و آزاد، تنها راه دفاع از حقوق کارگران



برگ هایی از تاریخ جنبش سندیکایی - ۳ گروه کار کارگری حزب چپ ایران (فدائیان خلق)



می‌توان گفت که سرکوب گسترده و شدید سازمان‌گران و رهبران اعتصاب نفت که در شرایط نارضایتی گسترده در میان طبقه کارگر انجام گرفت، به محرکی برای انجام یک رشته اعتصاب دیگر بین سال‌های ۱۳۰۸ - ۱۳۱۱ تبدیل شد و این رفتار خلاف انتظار دیکتاتوری حاکم بود.

در «جنگ کارگری» شماره ۷ تا حدودی روند فعالیت‌های سندیکایی بعد از تثبیت دیکتاتوری رضاشاه و برخورد سرکوبگرانه‌ی رژیم وی با سندیکاهای کارگری و روی آوردن ناگریز آن‌ها به فعالیت مخفی را مرور کردیم. در ادامه چگونگی ادامه فعالیت‌های سندیکایی و نتایج این فعالیت‌ها را دنبال می‌کنیم. گفتنی است که در مورد زمان دقیق برخی حرکت‌ها گهگاه تفاوت‌های کوچکی ممکن است به نظر خواننده برسد که علتش، عمدتاً به واسطه‌ی تبدیل تاریخ‌های شمسی و میلادی است که در منابع مختلف دیده می‌شود و البته تغییری در اصل قضیه به وجود نمی‌آورد و به همین خاطر باینکه مطلوب نیست، ولی قابل اغماض‌اند.

همان‌طور که قبلاً اشاره کردیم، تقریباً تمام رهبران و سازمان‌دهندگان اصلی نخستین اتحادیه‌های کارگری و همچنین نشریاتی مانند، اتفاق کارگران و حقیقت سرکوب و ممنوع‌الانتشار شدند. باین‌وجود اما فعالیت‌های سندیکایی به صورت مخفی تا زمان سقوط دیکتاتوری رضاشاه ادامه یافت که اعتصاب تاریخی کارگران نفت در آبادان، بندر مهشور «خرمشهر» کنونی و سایر مناطق نفت‌خیز مهم‌ترین نتیجه‌ی بخشی از این فعالیت‌ها بود. باوجود سرکوب این اعتصاب اما کمپانی نفت مجبور شد به بهانه‌ی سفر رضاشاه به خوزستان که در بجنوبه‌ی این اعتصاب انجام شد، ۲۵ درصد دستمزد کارگران را افزایش و وعده‌ی انجام یک سری تسهیلات دیگر را بدهد. پس از بازگشت رضاشاه رهبران این اعتصاب را به زندان‌هایی در تهران، اصفهان، خرم‌آباد فرستادند. اما در دوره‌ی مورداشاره چندین اعتصاب مهم دیگر در واحدهای صنعتی تازه تأسیس هم توسط فعالان کارگری باوجود اختناق شدید و ممنوعیت این‌گونه فعالیت‌ها انجام گرفت که حکایت از وضعیت بسیار دشوار کارگران و عزم جزم آنان برای سازمان‌یابی و پیگیری سازمان‌یافته‌ی مطالباتشان داشت.

می‌توان گفت که سرکوب گسترده و شدید سازمان‌گران و رهبران اعتصاب نفت که در شرایط نارضایتی گسترده در میان طبقه کارگر انجام گرفت، به محرکی برای انجام یک‌رشته اعتصاب دیگر بین سال‌های ۱۳۰۸ - ۱۳۱۱ تبدیل شد و این رفتار خلاف انتظار دیکتاتوری حاکم بود. اعتصاب‌های کارگران کبریت‌سازی تبریز، اعتصاب کارگران راه‌آهن در مازندران، اعتصاب در نساجی وطن در اصفهان، که کارگران توانستند به بخش‌هایی از مطالباتشان برسند، مهم‌ترین آن‌ها بودند. برخورد دولت با این اعتصابات کماکان سرکوبگرانه بود و ده‌ها تن از رهبران آن‌ها زندانی و شمار زیادی از شرکت‌کنندگان در آن‌ها نیز تبعید و اخراج شدند. اما دولت به سرکوب صرف بسنده نکرد، در پی اعتصابات مذکور به امید پایان دادن به فعالیت‌های سندیکایی، در سال ۱۳۱۰ دولت قانونی را از تصویب گذراند که برای این‌گونه فعالیت‌ها تا ده سال زندان همراه با کار در نظر گرفته شده بود. ۴ سال بعد از تصویب این قانون درحالی‌که از سال ۱۳۰۵ فعالیت سندیکایی ممنوع شده بود، آئین‌نامه‌ی دیگری با عنوان «حفظ نظم در کارخانه‌ها» به تصویب رسید که هر نوع اعتصاب را ممنوع می‌کرد. اعتصابات کارگری و به‌طور کل فعالیت‌های سندیکایی در آن دوره که دیکتاتوری حاکم حتی به نزدیک‌ترین یاران تاج‌بخش رضاشاه هم رحم نمی‌کرد از حمایت و همراهی شمار زیادی از روشنفکران نیز برخوردار بود و این فعالیت‌ها به شکل‌های مختلف ستایش و تشویق می‌شد. شاعر عدالت‌خواه و مبارز سرشناس آن دوره، ابوالقاسم لاهوتی یکی از این روشنفکران بود که با سرودن اشعار زیبا و آگاه‌گر، پیگیرانه از مبارزات حق‌طلبانه‌ی کارگران و دهقانان با شعرهایش حمایت می‌کرد. نقل است که وی بعد از اعتصاب نفت در سال ۱۹۲۹ میلادی و زندانی کردن رهبران آن، شعر همراه این نوشته را سروده است که با وضعیت امروز ما هم بیگانه نیست. تیتز شعر که از متن برگرفته شده، انتخاب ماست.



*شعر زنده یاد ابوالقاسم لاهوتی بعد از اعتصاب نفت در سال ۱۳۰۸ اتحاد و تشکیلات برای صنف ستمکش یگانه تدبیر است!



*برای صنف ستمکش یگانه تدبیر است
چه ننگ و عار کسی را ز بند و زنجیر است
که در مبارزه صنف فعله چون شیر است
از آن زمان که شنیدم به جرم رنجبری
به کنج محبس شه، دوستم زمین گیر است
" به شب نشینی زندانیان برم حسرت
که نقل مجلسشان دانه های زنجیر است"
بگو به توده ایران که ترک شکوه کند
جواب ظلم فقط آبدیده شمشیر است
به ضد جور و ستم، اتحاد و تشکیلات
برای صنف ستمکش یگانه تدبیر است
بین شکم خواجه، چه سیر از آن نانی است
که رنجیر پی تحصیل آن ز جان سیر است
ستم نگر که ز محصول خویش نان خوردن
برای فعله ایران بزرگ تقصیر است
اسارت زن و بیداد شاه و غفلت خلق
حکایتی است که بیرون ز حد و تدبیر است
به جنگ ظلم جوان است روح لاهوتی
سپیدمو شده اما گمان مبر پیر است
دیوان ابوالقاسم لاهوتی، به کوشش احمد بشیری چاپ اول ۱۳۵۸ شمسی، تهران، امیرکبیر.

یاد پیشروان جنبش سندیکایی گرامی باد!